

تاریخ نگاری فرصت طلبانه ی برادر مصطفی (تاج زاده)

ارژنگ نورایی

پیش از این به بیان این مساله پرداخته بودیم (۱) که در جریان قیام ضد استبدادی مردم ایران مساله آگاهی تاریخی در ابعاد وسیع یکی از دستاوردهای قیام بوده است و هرچه از عمر خیزش مردم بر ضد جمهوری اسلامی میگذرد عمق این آگاهی و ضرورت آن بیشتر عیان میشود . اما به موازات رشد این آگاهی مردمی نسبت به واقعتهای سی ساله اخیر در اردوی اصلاح طلبان حکومتی نیز فعالیت ژورنالیستی همه جاتبه ای جهت خدشه دار کردن روند تکوینی این آگاهی



صورت میگیرد . اصلاح طلبان خوب میدانند دیگر نمیتوان بر سه دهه فجایع و جنایاتی که علیه مردم ایران به ویژه در سالهای سیاه دهه ۶۰ و دوران ولایت خمینی اعمال کرده اند سرپوش بگذارند ، آنان خوب دریافته اند که شکاف بی خبری تاریخی ای که میان نسل جوان ایران و نسل انقلاب بهمین به یمن نسل کشی دهه ۶۰ و انواع ایدئولوژی های لیبرال رفرمیستی ، پست مدرن و ضد تاریخی در فضاهای آکادمیک و مطبوعات ساخته بودند اینک در سایه قیام در حال ترمیم است و نیز بهتر میدانند که پر شدن این شکاف در نهایت نه به نفع اصلاح طلبان حکومتی و مشی رفورم ، بلکه درست به ضرر ایشان و " سالهای طلایی " امامشان خواهد بود . بنا براین تلاش جهت مخدوش کردن

چهره حقایق آن سالها به قصد کاستن از رادیکال شدن این آگاهی تاریخی و به تبع آن رادیکال شدن قیام مردم علیه تمامیت رژیم و محدود کردن افقهای جنبش تا مرز اصلاحات هدف خط امام از به اصطلاح شفاف سازی تاریخی و انتقاد از خود است . با چنین چشم اندازی است که مصطفی تاجزاده از نیروهای امنیتی و اطلاعاتی جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ و از مقامات اجرایی دولت محمد خاتمی و از اعضای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و حزب مشارکت در مقام شفاف سازی و انتقاد از خود بر آمده است . او در نوشته اخیرش با عنوان " نقد گذشته، راه آینده " که اساسا در دفاع از مقاله پیشینش با عنوان " پدر، مادر، ما باز هم متهمیم! " نوشته شده بار دیگر به مساله وقایع تاریخی آن سالها اشاره کرده است . در این نوشته میکوشیم با افشای جعلیات تاریخی مقاله او ، ماهیت ضد آگاهی تاریخی و فرصت طلبانه این قبیل تاریخ سازی ها را روشن سازیم و بدون شک این قبیل نقدها که البته هیچ نسبتی با نقدهای به ظاهر خنثی لیبرالی ، پست مدرنیستی و رفرمیستی ندارد به مثابه مدخلی است جهت مباحثه و گفتگو پیرامون تاریخ معاصر ایران به قصد انکشاف راه هایی برای مبارزه هر چه بیشتر در عرصه پراتیک .

تاجزاده مقاله خود را به " آیت الله منتظری و آیت الله طالقانی " تقدیم کرده و آنها را " پرچمداران آزادی در عصر جدید " معرفی کرده است !! آشفتگی فکر تاریخی ایشان از همین سطر اول نوشته به تمامه عیان است ؛ این عصر جدید برای آقای تاجزاده از چه زمانی آغاز میشود و فصل ممیز آن با دوره پیش از آن چگونه مشخص میشود ؟ نسبت این عصر با عصر جدید در تاریخ جهان که از رنسانس اروپا آغاز میشود یا با سرآغاز تجدد در ایران که با انقلاب مشروطیت رقم میخورد چیست و احيانا در این مورد کسی پیش از منتظری و آیت الله طالقانی برای پرچمداری آزادی ظهور نکرده بود ؟ شکی نیست که آیت الله طالقانی در منش فردی اش حتی در برخورد با کمونیستها به گواه تاریخ شخصیتی اهل تساهل و به دور از انحصار طلبی های خمینی وار داشته است و منتظری هم در برهه ای از زندگی اش در افشای کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ در مقابل خمینی ایستاد و توان آنرا با رانده شدن از دارالخلافه جماران پرداخت ، اما اینکه بتوان آنها را بر این اساس پرچمداران آزادی آن هم در عصر جدید خواند جز از متد های پوپولیستی و عوام فریبانه تاریخی امثال تاجزاده بر نمیاید .

تاجزاده مخاطب خود را نسل جدید معرفی میکند و خطاب به آن میگوید " نقد دهه اول انقلاب به هیچ وجه نباید ما را زیر آوار گذشته مدفون کند یا تلاش های اصلاحی و دموکراتیک نسل من را به ویژه در دهه سوم انقلاب نادیده انگارد . مهمتر آنکه ما را از آینده باز ندارد " و در ادامه ناشیانه اضافه میکند که " وقتی دیدم نسلی که نقشی در حوادث دهه اول انقلاب نداشت، نسل ما را به احاطه مهر و عطوفت خود در آورده است، احساس شرمندگی کردم؛ شرمندگی در قبال نسلی که ما را پیش از آنکه عذر تقصیر به پیشگاه ملت ببریم بخشوده است " از این موجز تر و روشن تر نمیتوان

هدف خط امام از نقد گذشته و تحلیل تاریخ را بیان کرد . همه هراس تاجزاده از این است که نسل جوان در حال آگاه شدن به حقایق آن سالها ، او و دوستان خط امامی اش را در گذشته " درخشان " شان مدفون کنند و از آن بدتر در آینده دیگر جایی برای امثال او باقی نگذارند ، بنا بر این دست پیش گرفته و " تلاشهای اصلاحی و دموکراتیک " شان در دهه هفتاد را به رخ میکشند و به جای نسل جدید تصمیم گرفته و خود را بخشوده تلقی میکنند !!! نخست آنکه : درباره بخشوده شدن یا نشدن حضرات خط امام حتی از زاویه حقوقی نیز هنوز دادگاهی تشکیل نشده تا درباره جنایت آنها در دهه ۶۰ قضاوتی کند ، به ویژه آنکه مواردی همچون قتل عام مردم کردستان یا ترکمنصحرا یا شکنجه و تجاوز به زندانیان سیاسی یا کشتار سال ۶۷ در زمره جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت محسوب میشود . دوم آنکه همین نسل جوان فراموش نکرده که " کارنامه درخشان " تاجزاده و دوستان اصلاح طلبش فقط به دهه ۶۰ محدود نمیشود و اصلاح طلبان حکومتی چگونه در ۸ سال دولت خاتمی و آن سالهای به اصطلاح " تلاش برای دموکراسی " بر سر حقوق مردم ایران معامله کردند ، چگونه بر مسکوت ماندن پرونده قتل‌های زنجیره ای سکوت کردند ، کوی دانشگاه های تهران و علامه به خاک و خون کشیده شد و آقایان خفه خون گرفتند ، این نسل فراموش نکرده که خیز دموکراسی خواهی خط امام در دوران اصلاحات تا آنجایی بود که منافع شخصی و حزبی شان اقتضاء میکرد و همان سالها نیز بحث " خودی و غیر خودی " و " بیرون از نظام و دورن نظام " مطرح بود . این نسل آگاه فراموش نکرده چگونه نیروی انتظامی زیر نظر وزارت کشور دولت اصلاحات به روی کارگران خاتون آباد و مردم کردستان گلوله گشود ؟ چگونه مجلس ششم اصلاحات و شیخ مهدی کروبی بر تعطیلی فله ای مطبوعات سکوت کردند . این نسل جوان ضد جمهوری اسلامی فراموش نکرده که سیاستهای اقتصادی رفسنجانی و خاتمی چگونه به بی کاری و اخراج هزاران کارگر و فلاکت آنها منجر شد و همین سیاستهای اقتصادی نئولیبرالی فضا را برای رشد شعارهای پوپولیستی احمدی نژاد و پیروزی او در انتخابات دوره هشتم فراهم کرد .

تاجزاده در ادامه میکوشد زیرجلکی و با رندی طنز گونه ای که از دوران خدمتش در وزارت خوش نام اطلاعات و نهادهای سرکوبگر به ارث برده به این " نسل جوان " حفته کند که نباید بر تعیین تکلیف با شخصیتها و وقایع تاریخی " اصرار " کرد و نتیجه میگردد " ضرورت ندارد که شخصیت ها و اندیشمندان موثر در مقاطع مختلف را رودرروی هم قرار دهیم ... از یاد نبریم که ما در امروز زندگی می کنیم نه در دیروز " ترجمه ساده حرف او چنین است که : ای نسل جوانی که ما را بخشیده اید ! چشمانتان را بر تاریخ سی ساله جمهوری اسلامی به ویژه دهه سیاه ۶۰ یعنی زمانی که امام زنده بود و ما همه کاره بودیم ببندید و نبینید که بر سر پدران و مادران و خواهران و برادران شما در کوی و برزن و زندان و شکنجه گاه و میدان اعدام چه آوردیم ، نبینید که ما و برادرانمان در حزب الله خط امامی آن سالها با میتینگها و تظاهرات مسالمت آمیز مردم بارها بدتر از گردانهای مسلح عاشورا در پایگاه بسیج مقداد و مسجد لولافر رفتار کردیم ، نبینید که ۳۰ سال پیش از ندا و ترانه موسوی به فتوای امام و احکام شرعی امثال صانعی و موسوی تبریزی چه مادران بارداری که بر دار کشیده شدند و چه دختران نوجوانی مورد تجاوز قرار گرفته و اعدام شدند ، نبینید که ما خط امامی های آن سالها ما عاشقان هنوز سینه چاک خمینی در زندانهایمان با دستان وضو گرفته به اعمال وحشیانه ترین شکنجه ها پرداخته و شبی تا چهارصد نفر را تک تیر میزدیم ، چشمانتان را ببندید و نشنوید که با مردم کردستان و ترکمنصحرا چه کردیم ، که روستاهای قارنه و غلطان به دستان سپاه پاسدارن ما و در زمان برادر اصلاح طلب جلالی پور با اهالی غیر نظامی اش مدفون شدند و خاک کردستان را از خون هزاران فرزند و شیرین و صانع رنگین کردیم ، نادیده بگیرید که دانشگاه را به ضرب چماق و دشنه حزب الله بستیم و در انقلاب فرهنگی مان با خوش خدمتی امثال دکتر سروش و دانشجویان پیرو خط امام دست به کار اعمال شدید ترین خفقان و سانسور در تاریخ نهاد دانشگاه در ایران زدیم و هزاران استاد مجرب و دانشجوی مستعد را اخراج کرده و یا به تبعید اجباری وادار کرده و یا به " دانشگاه اوین " و زیر خاک خاوران فرستادیم ، نادیده بگیرید که حجاب اجباری با چاشنی شلاق و دشنه و اخراج از دانشگاه و محل کار و گشتهای عفاف و تازیانه زدن در ملا عام و حمله به جشنهای عروسی و مهمانی های شخصی یادگار دوران حاکمیت ما است و زهرا رهنوردها و فخر السادات محتشمی پورها چه تلاشها که در این مسیر نکردند ، هرگز نپرسید که نقش ما خط امامی ها در تداوم جنگ ضد میهنی پس از فتح خرمشهر که میلیاردها دلار خسارت اقتصادی و صدها هزار کشته و معلول بر جای گذاشت و با شعارهای جنگ افروزانه " جنگ جنگ تا رفع فتنه از عالم " و " راه قدس از کربلا میگذرد " چه بود ؟ ، از شفاف سازی درباره قتل عام دست کم ۵ هزار انسان در تابستان سال ۶۷ با فتوای شخص امام و همکاری و سکوت موسوی و خاتمی و کروبی و دیگر خط امامی های آن روز و اصلاح طلبان سبز شده امروز خودداری کنید و الی آخر..... او در ادامه با ژست صلح طلبانه و عشق ورزانه نخ نما شده ای که هرگز با دستان تا آرنج آغشته به خون و کثافت او دوستان همفکرش سازگار نیست خمینی و مصدق ، بهشتی و بازرگان و مطهری و شریعتی را برای " ساختن ایرانی آزاد و پیشرفته " در کنار هم مینشانند تا از این معجون ناسازگار پوپولیستی اعتباری برای

خمینی ضد بشر بخرد چرا که خوب میدانند این نسل جوان دیگر برای خط ارتجاعی روحانیت شیعی که از شیخ فضل الله و کاشانی و نواب صفوی تا خمینی و بهشتی و مطهری و مصباح و جنتی تداوم یافته است تره هم خورد نمیکند و این را بارها با به آتش کشیدن همزمان عکسهای خمینی و خامنه ای و با شعار " مرگ بر اصل ولایت فقیه " به اثبات رسانیده است .

اما ظاهراً تلاشهای امثال تاجزاده در اردوی سبز رفورم برای تداوم بخشیدن به بی خبری تاریخی بی نتیجه بوده و او از " چهره هایی " شکایت دارد که هرگز معرفی شان نمیکند اما آنها را متهم میکند که در جایگاه بازجوها نشسته اند و گذشته ایشان را به باد انتقاد و گاه " انتقام " گرفته اند و سپس میگوید : " به نسل جوان عرض می کنم تسلط اندیشه مارکسیسم تمامیت خواه روسی و چینی به طور کلی گفتمان "غیر دموکراتیک" و "خشونت پرست" بسیاری از گروههای "انقلابی" در هنگام پیروزی انقلاب، اساساً جایگاه چندانی برای آزادی های مدنی و سیاسی و به خصوص انتخابات آزاد باقی نمی گذاشت... در واقع برای گروه هایی که "اسلحه" اصالت داشت نه "اصلاحات" و "استالینیسیم" مکتب راهنمای عملشان، مسئله این نبود که مردم در تظاهرات ضد ستمشاهی چه مطالباتی بر زبان آورند یا در انتخابات به چه نظامی رأی دادند... این درحالی بود که جمهوری اسلامی مورد مخالفت آنان با همه پرسش های رسمی رسمیت یافت و بر انتخابات تأکید می کرد " . نقد گروه های اپوزیسیون چپ در مقطع انقلاب و اصولاً نقد تمامی خطوط سیاسی و فکری اپوزیسیون ضرورتی است که هیچ فردی از نسل جوان امروز چه با گرایش راست و چه با دیدگاه چپ در آن تردیدی ندارد ، اما سوال این است که آیا تاجزاده و خط امام برای توجیه همکاری و همفکری با آنهمه جنایت ، صلاحیت نشستن در مقام نقد آن نیروها را دارند ؟ آن هم در زمانی که مذبحخانه میکوشد با جعل تاریخ دامن خود و خط امام را از آن همه جنایت پاک جلوه دهد ؟ تاجزاده در شرایطی از منطق " مارکسیسم تمامیت خواه روسی و چینی " سخن میگوید که گویی خط امام آن سالها سمبل تساهل و تسامح بوده است !! ادعای پنهانی که هرگز با انحصار طلبی همه جانبه و ناب خمینی و خمینیان سازگار نیست و دسته های اوباش چماقداری که از دفاتر حزب جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی به سوی دانشگاه و میتینگهای گروه های اپوزیسیون روانه میشدند گواه این گونه لاف زنی های او است . اما چند نکته درباره ادعاهای برادر مصطفی : یکم : گیریم که مارکسیسم به قول شما تمامیت خواه روسی و چینی با " امام امت " سر ناسازگاری داشت و فضای آزادی های مدنی و سیاسی را از خط امام سلب کرد ، آیا زنان بی حجابی که در کوچه و خیابان مورد حمله خط امام و گله های ارادل چماقدارش قرار میگرفتند هم پیرو این منطق بودند ؟ آیا بازرگان و نهضت آزادی ، بنی صدر و قطب زاده ، آیت الله شریعتمداری و بعدها منتظری و مهدی هاشمی همه مارکسیست بودند ؟ یا توان نه گفتن در برابر اراده خداگونه ولی فقیه و امام امت شما را پرداخت کردند ؟ نه آقای تاجزاده ! حلقه حذف و سرکوب جمهوری اسلامی از فردای ۲۲ بهمن ۵۷ و به اراده و دستور خمینی و خمینیان آغاز شد و روز به روز تنگ تر شد تا اینکه در جریان تغییر توازن قوا از اواسط دهه ۷۰ به خط امام هم رسید و عبدالله نوری و کرباسچی و حجاریان و مهاجرانی و کدیور و سروش و اینک موسوی و رفسنجانی و کربوبی قربانی همان منطقی شدند که در زمان خمینی و با حمایت و مشارکت خود شما بنا شد و خوب میدانید که " خود کرده را تدبیر نیست " ! دوم : درباره منطق اصالت اسلحه و نه اصلاحات نزد اپوزیسیون آن سالها نیز باید گفت اولاً داستان اصلاحات باز میگردد به دهه ۷۰ و زمانی که شما از دارالخلافه قدرت رانده شدید و با ورشکستگی پروژه اقتصاد پوپولیستی جنگی و در تطابق با ضرورت ادغام هرچه بیشتر دولت سرمایه داری ایران در بورژوازی جهانی و نظم رشد یابنده نئولیبرال به سوی " اقتصاد آزاد " و " مردم سالاری دینی " پیش رفتید . بنابر این در دهه ۶۰ حتی یک بار نیز کلمه و منطق اصلاحات از زبان شما شنیده نشد و برعکس شما و دوستان هم خط تان سخت دل در گرو رادیکالیسم ارتجاعی خورده بورژوازی و بنیادگرایی اسلامی و تروریستی خمینی داشتید و اتفاقاً شعار های جنگ طلبانه و جنگ افروزانه تان انطباق کامل با منطق اصالت سلاح ریگانیسم و جمهوری خواهان آمریکا داشت [" برادر " مک فارلین را که به خاطر می آورید ؟] ، دیگر اینکه عمده گروه های اپوزیسیون و در رأس آنها مجاهدین چنین نبود که از ابتدا در مقابل شما سلاح در دست گرفته باشند ، فاصله بهمن ۵۷ تا خرداد خونین ۶۰ بیانگر سه سال مبارزه سیاسی مسالمت آمیز و هوشیارانه این گروه ها در مقابل ارتجاع و تمامیت خواهی روز افزون خمینی و شما بود و فاکت های تاریخی خوب نشان میدهد که چه کسی در آن سه سال طرفدار تعطیلی مطبوعات و احزاب و انجمنها بود و چه کسی مخالف آن ، چه کسانی به دانشگاه حمله کردند و چه کسانی با ایستادگی در برابر آن بهای آزادی را پرداختند ، چه کسانی کتابفروشی ها را به آتش میکشیدند و چه کسانی از آزادی اندیشه و بیان دفاع میکردند کافی است نگاهی به سخنرانی های خمینی و بیانیه های سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و حزب جمهوری اسلامی در ضرورت سرکوب آزادی های اجتماعی و مدنی و سیاسی بیاندازیم تا به قول شما " سره از ناسره نفکیک شود " ، جمهوری اسلامی تحت حاکمیت خمینی و شما تا پیش از تیر ماه سال ۶۰ و قبل از اعلام مبارزه مسلحانه از سوی مجاهدین دست کم ۱۵۰ نفر را در حمله به اجتماعات و تشکلهای و روزنامه فروشی ها و

دانشگاه و غیره قتل رسانده بود (۲) !!! واضح است که مساله مسلح بودن یا نبودن نیست بلکه بحث سرکوب و قتل هر آنکسی بود که در برابر ولی فقیه شما و جنبش ارتجاعی تان پایداری میکرد . شما حتی آن بخشهایی از چپ (توده- اکثریت) که تمام عیار پشت خمینی و خط شما ایستاده بودند را نیز تحمل نکردید و پس از اتمام تاریخ مصرفشان در خوش خدمتی به امام امت و " خط ضدامپریالیستی اش " سرکوب کردید !! شک نکید که نسل جوان دیر یا زود آنقدر به وقایع آن سالها اشراف خواهد یافت تا دیگر جایی برای ادعاهای دورغین شما و شرکایتان نماند . سوم : درباره متکی به آرای ملت بودن جمهوری اسلامی و رُست اکثریت بودن خط امام و غیره... نخست آنکه اتکا به کمیت آرای مردم برای توجیه جنایت و خشونت هرگز موجه نیست و با چنین منطقی البته هیتلر و نازی ها هم در اعمال تمام شقاوتهایشان محق بوده اند چرا که آرای اکثریت مطلق مردم آلمان را در اختیار داشتند ، دیگر آنکه باز تاریخ گواهی خواهد داد که چگونه پوپولیسیم و عوام فریبی خمینی در جعل رژیم استبدادی متکی بر ولایت فقیه به جای یک جمهوری دموکراتیک و سکولار و شارلانتاریسم وی سر موضوع " جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم نه یک کلمه زیاد " چه نقشی در جلب آرای اکثریت ایفا کرد و در واقع هندوانه سربسته [و البته بس بد بو و متعفن] جمهوری اسلامی که پیش از آن هیچ سبقه و دیگته نوشته شده ای نداشت بود که رأی آورد و نه خط ارتجاعی خمینی که اکنون پس از سی سال تمام پتانسیلهایش را در اعمال تباهی و ویرانی و جنایت عیان کرده است . در ورشکستگی این تفکر تاریخی پوسیده و ضد بشری همین بس که شما دست پروردگان خمینی ، امروزه یا جسارت دفاع صادقانه و روراست در برابر چشمان نسل تاریخا ضد خمینی را ندارید و یا با تاریخ سازی های جعلی مشابه مقاله تان میکوشید در آینده این نسل خام خیالانه جایی برای تباهی خمینی و " دوران طلایی " اش بیابید . اما نکته پایانی اینکه در آن سالها نظر و رأی اکثریت برای شما تا آنجا معنی داشت که در خدمت خط ارتجاعی تان بود : کافی است نگاهی به رد صلاحیت های آن سالها ببینید ، مسعود رجوی با چه استدلالی پیش از انتخابات ریاست جمهوری به دخالت مستقیم خمینی از شرکت در انتخابات منع شد ؟ ابوالحسن بنی صدر مگر بر آمده از انتخابات نبود چرا مجلس تحت حاکمیت خط امام او را عزل کرد ؟ حزب دموکرات و کومله مگر نماینده اکثریت مردم کردستان نبودند چرا امام شما جز با بمب و گلوله با آنان سخن نگفت ؟ چهار رهبر ستاد خلق ترکمن که نماینده واقعی اکثریت مردم در آن منطقه بودند چرا و با چه منطقی توسط " برادران پاسدار " ربوده شده و به قتل رسیدند ؟ حزب الله در یکی از معدود نهاد هایی که در آن اکثریت را نداشتید یعنی دانشگاه با کدام زبان دموکراتیک سخن گفت ؟ نه آقای تاجزاده ! تمامیت خواهی و انحصار طلبی شما و امامتان تمامی راه های مبارزه سیاسی و مسالمت آمیز و هرگونه دگر اندیشی و دگر باشی را مسدود کرد ، سرکوب آزادی نه تنها به گروها و خط های سیاسی بلکه به حریم زندگی خصوصی مردم نیز کشانده شد و در مقطع خرداد ۶۰ عملا دو راه پیش پای تمام نیروهای سیاسی و تمام مردم قرار گرفته بود ؛ یا کرنش و تسلیم در برابر اراده خمینی ضد بشر و حامیان و مریدان مرتجعش و یا مقاومت برای آزادی و پرداختن بهای آن به هر قیمتی . دو گانه ای که امروز نیز پیش پای مردم ایران و نسل جوان پس از قریب دو سال از نبرد با جمهوری اسلامی قرار گرفته است ؛ یا تسلیم در برابر اراده ضد مردمی خامنه ای و احمدی نژاد و به قول شما " فرقه مصباحیه " و یا مبارزه حداکثری و قهر آمیز در برابر تمامیت رژیم ارتجاعی خمینی به قصد سرنگونی آن . تجربه دو سال قیام و ۱۴ سال توهم اصلاحات و ۳۰ سال حیات ضد انسانی جمهوری اسلامی مبین این حقیقت است که یا تسلیم مطلق یا مبارزه مطلق !!! و هر راه میانه ای جز تداوم بیشتر خط ارتجاع حاوی هیچ دست آورد دیگری در مسیر حل تضاد عمده پیش پای مردم ایران یعنی به زباله دان تاریخ افکندن تمامیت رژیم خمینی نیست .

تاجزاده که تا اینجا کار صحبت از دوستی بین خطوط گوناگون و مهرورزی های فله ای میکرد ناگهان در برابر آنان که تن به اکسیر ضد تاریخی وی نمیدهند براق شده و میگوید : " دیدگاه قیم مآبانه ای که در دهه نخست انقلاب متعلق به گروه هایی بود که در برابر جمهوری اسلامی ایران متکی به رأی مردم ایستادند، متأسفانه درحال حاضر به تسخیر آقایان جنتی و مصباح درآمده است... به عنوان مثال به متن کیفرخواست دادگاه های نمایشی سال ۸۸ بنگرید... به ادبیات و تقسیم بندی اردوگاهی سالهای نخست انقلاب توسط گروه های خشونت پرست شباهت دارد و ملهم از مارکسیسم تمامیت خواه و ضد آزادی روسی است؟ " مجاهدین خلق " و " استالینیست ها " که زمانی مبلغ و مروج این قبیل دشمن- شناسی ها بودند، اگر نیک بنگرند، گفتمان و ادبیات خود را در کیفرخواست دادستانی تهران علیه ما خواهند دید. ادبیات کمونیستی کیفرخواست، حقوقی، اسلامی و شیعی نیست و با گفتمان "نوفل لوشاتو" نسبتی ندارد " . تاجزاده در ادامه شعبده وارونه سازی واقیتهای تاریخی به تصویر پردازی چهره خمینی پرداخته و با عمده کردن " گفتمان نوفل شاتو " قسمتی از سخنان فرصت طلبانه او پیش از نشستن بر تخت ولایت و تثبیت قدرتت را به عنوان چهره اصلی وی در تاریخ معرفی میکند و نیازی نمی بیند در پیشگاه نسل جوان متذکر شود که همین خمینی چگونه تک تک و عده هایش در نوفل شاتو و بهشت زهرا تهران را زیر پا گذاشت ، چگونه از آزادی زنان و مطبوعات و مارکسیستها گفت و پس از حذف رقبا و تحکیم پایه های قدرتت به سرکوب زنان و اقلیتهای مذهبی و بهانیان و کمونیستها و حتی مسلمانان دگر

اندیش پرداخت و چه نعره ها که در ضرورت تعطیلی مطبوعات " فاسد " [همان لقبی که امروزه خامنه ای و مصباح و جنتی به رسانه های مخالف میدهند] سر نداد !! ، فتوای قتل سلمان رشدی و کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ مگر از گفتمان " شوق برانگیز " پیر نوفل شاتو صادر نشد ؟ اما اینکه برادر مصطفی میکوشد میان جنتی و مصباح با اپوزیسیون چپ دهه ۶۰ مشابَهت ایجاد کند و آنها را در یک جبهه و خود را در جبهه مقابل قرار دهد نیز از آن تاکتیکهای خمینی صفتانه ای است که برای مخدوش کردن خطوط و مرزبندی های سیاسی و فکری آن سالها در پیشگاه نسل جوان استفاده میکند . نه برادر مصطفی ! گفتمان و ماهیت دادگاه های جمهوری اسلامی امروز هیچ تفاوتی با ادبیات و عملکرد آنها در سی ساله اخیر و از جمله در زمان سیطره خط امام و صناعی و موسوی تبریزی و موسوی اردبیلی و غیره ندارد و دقیقا در تطابق با همان سنت و میراثی است که شما در دوران تسلط بنا نهادید . بیدادگاه همان بیدادگاه اسلام عزیز خمینی است با این تفاوت که شما و دوستان همفکران این بار به جای بازجو و سربازجو و حاکم شرع و دادستان و تیر خلاص زن در مقام متهم قرار گرفته اید و کیفرخواست نیز همان است که زمانی نه چندان دور برای بسیاری نوشته و جلوی دوربین بردید . پس لطفا فرافکنی نکنید و دست آوردهای سی ساله تان را به پای سایر خطوط و جریانات ننویسید ، در این شکی نیست که خامنه ای و احمدی نژاد و مصباح و جنتی و قاضی صلواتی تداوم همان خطی هستند که روزگاری خمینی و رفسنجانی و موسوی و خاتمی و کروبی و شما بنا نهادید .

در بخش پایانی مقاله نتیجه گیری داهیانه و آرزوی قلبی برادر مصطفی چنین فرموله شده است که : " این مسئله است که انقلاب اسلامی ملت ما را متحول و زنده و برسرنوشت خود حاکم کرد، اما این موجود زنده و حاکم بر سرنوشت خود و پر از آزمون و خطا، با ملت مرده عهد قاجار و عصر پهلوی (به استثنای دو مقطع نهضت مشروطه و ملی شدن نفت) قابل مقایسه نیست. همین مردم، نشان داده اند که آماده پذیرش بخشایش طلبی و عبور انتقادی و سازنده از اشتباهات همه طرف های منازعه هستند " . در این تردیدی نیست که انقلاب ضد استبدادی و ضد سلطنتی مردم ایران در سال ۵۷ در امتداد قیامهای یکصد ساله اخیر در مسیر آزادی و برابری بوده است اما اینکه نویسنده مقاله میکوشد آنرا به " انقلاب اسلامی " تأویل کند باز ضد تاریخی و دروغین است . قدرت یابی خمینی و روحانیت و رژیم بر آمده از انقلاب بهمین نه تنها نتیجه طبیعی و محتوم قیام ضد سلطنتی نبود بلکه به مثابه شکست قیام مردم و سلطه ارتجاعی ترین خط سیاسی و فکری در ایران آن روز بر سرنوشت مردم بود . رژیمی که نتایج حاصل از آن در سه دهه اخیر در مقیاسه با انقلاب مشروطه و جنبش جنگل و نهضت ملی و جمهوری مهاباد و آذربایجان یک شکست و عقب نشینی تمام عیار تاریخی و اقتصادی و فکری و سیاسی و اجتماعی بوده است . اگر در جریان انقلاب مشروطه و نهضت ملی خط ارتجاعی اسلاف خمینی یعنی شیخ فضل الله و کاشانی دست در دست امپریالیسم روس و امریکا برای به شکست کشاندن قیام و انقلاب مردم تلاش میکردند در انقلاب بهمین این خمینی و اعوان و انصارش بودند که پس از توافقات گوادلوپ و نوفل شاتو برای به انحراف کشیدن خط انقلابی مردم به صحنه آمدند و با سرکوب و کشتار وحشیانه مردم در طول دهه ۶۰ میراث شومی از تباهی و جنایت را به یادگار گذاشتند ، میراثی که باید در سایه آگاهی تاریخی نسل جوان و جسارت رادیکال و انقلابی آن برای همیشه به زیاله دان تاریخ افکنده شود . بدون این مهم هر تصویری از آینده یک ایران دموکراتیک و پویا چیزی جز درجا زدن در مرزهای محدود و رنگ عوض کرده و بزک شده این میراث نیست .

پی نوشت ها :

۱ - رجوع کنید به مقالات پیشین ارژنگ نورایی با عناوین :

« خانوم علی نژاد لطفا هم بغض ما نباشید ! » و « ما همه سرباز توایم آزایم تاریخی »

۲ - میتوان با رجوع به روزنامه های آن سالها لیست کاملی از جان باختگان حمله های اوباش چماقدار حزب الله تهیه کرد اما برای اثبات این ادعا اسامی برخی از آن جاودانه ها عبارتند از : مسعود دانیالی (اهواز) ، هرمز گرجی بیانی (کرمانشاه) ، نسرین زوار رستمی (شیراز) ، فاطمه رحیمی و سمیه نقره خاجا (قائم شهر) ، محمد رضا شمس (اصفهان) ، احد عزیزی (اردبیل) ، شکرالله مشکین فام (مشهد) ، عباس عمانی ، مصطفی ذاکری و ناصر محمدی فر (تهران) و صدها جاودانه دگر .